

مبانی اولیه عقاید خوارج

۱- زهرا رستاک*، ۲- زهره کیانی نژاد

۱- گروه تاریخ ایران و باستان، واحد شوشتر، دانشگاه آزاد اسلامی، شوشتر، ایران

۲- گروه تاریخ اسلام، واحد شوشتر، دانشگاه آزاد اسلامی، شوشتر، ایران

چکیده

انشعاب خوارج از سپاه امام (ع) در جنگ صفین پس از جریان تحکیم یک حرکت کاملاً سیاسی بود و این جریان یک توطئه حساب شده بر ضد آن حضرت بود. بنابراین، خوارج در ابتدای امر عقاید خاصی در مسائل اعتقادی و کلامی نداشتند، اما سختگیری‌ها و لجاجت‌ها و نادانی‌های خوارج آنها را از جامعه مسلمین جدا کرد و این جدایی اولیه در طول سالیان متمادی انگیزه انشعاب‌های متعدد درون گروهی در میان خوارج گردید و باعث شد که آنها علاوه بر جنگ با امت اسلامی، با درگیری‌های خونین در میان خودشان خون یکدیگر را بریزند و به گروه‌ها و فرقه‌های متعدد تقسیم شوند و همدیگر را تکفیر می‌کردند و خون یکدیگر را مباح می‌دانستند. در این پژوهش تلاش نگارنده بر آن است تا با استفاده از منابع دست اول و مکتوب به تشریح عقاید اولیه که به صورت عمومی در بین خوارج رواج داشت پردازد

کلیدواژه‌ها: خوارج، اسلام، کلام، فرقه، تحکیم، امامت، حکومت.

مقدمه

هر چند گروه‌های خوارج فرو پاشیدند و جز گروه اباضیه، آن هم در مناطقی محدود، دیگر خبری از آنها نیست، با وجود این، باورهای آنها در مسائل اعتقادی در منابع کلامی و ملل و نحل آمده است و متکلمان اسلامی آنها را بررسی می‌کنند.

خوارج در ابتدا عقاید خاصی در مسائل اعتقادی و کلامی نداشتند، بلکه تنها با اعتراض به مسأله حکمیت و اینکه در دین خدا نمی‌توان اشخاص را حکم و داور قرار داد، از امیرالمؤمنین (ع) جدا شدند و کل آراء و اندیشه‌های آنها در شعار (لا حکم الا لله) خلاصه می‌شد و در واقع تنها یک انشعاب سیاسی بودند، اما به تدریج به افکار خود نظم و انسجام دادند و عقاید خاصی پیدا کردند. عقاید آنها را باید به دو دسته تقسیم کرد: اول عقایدی که همه خوارج به آن پای بند بودند، دوم باورهای اختصاصی فرقه‌های گوناگون خوارج که بعدها پیدا شد و بخصوص در کلام اسلامی مسائلی را مطرح نمودند که تا آن زمان در جامعه اسلامی مطرح نشده بود و با طرح این مسائل چالش‌هایی را در فلسفه و کلام اسلامی ایجاد نمودند که کلام اسلامی ناگزیر به پاسخگویی آنها بود. نگارنده تلاش نموده است با استفاده از منابع و مأخذ ارزنده به واکاوی موضوع مورد نظر بپردازد.

عقیده خوارج درباره تحکیم

نخستین عقیده‌ای که از سوی خوارج ابراز شده و همین عقیده باعث پیدایش گروه خوارج گردیده، عقیده‌شان درباره «تحکیم» است. آنها در جنگ صفین پس از آنکه امیرالمؤمنین (ع) به ناچار به حکمیت و داوری ابوموسی و عمروعاص رضایت داد و سند تحکیم امضا شد، علم مخالفت برداشتند و رو در روی آن حضرت قرار گرفتند و گفتند: ما رضایت نمی‌دهیم که در دین خدا، افراد و اشخاص حکمیت کنند. حکومت فقط از آن خداست (لا حکم الا لله). (نصر بن مزاحم، ص ۵۱۳).

خوارج می‌پنداشتند که حکومت از آن خداست و به داوری گذاشتن آن میان دو نفر گناه کبیره است و نباید افراد را در تعیین حکم خدا دخالت داد. آنها سخن خود را از ظاهر بعضی از آیات قرآنی استفاده کرده بودند، مانند این آیات شریفه:

إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يُقْضَى الْحَقُّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ. (انعام، ۵۷)

حکمی نیست جز از آن خدا، او به حق حکم می‌دهد و او بهترین فرمان‌دهندگان است.

وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ. (مائده، ۴۴)

کسانی که به آنچه خداوند نازل کرده است حکم نکنند، آنها همان کافراند.

اعتقاد خوارج درباره حکیم اعتقاد باطل و سخیفی بود و امیرالمؤمنین (ع) با منطقی بسیار قوی به اشکالات آنها پاسخ داد و اگر آنها افراد بی‌غرض و آگاهی بودند باید به اشتباه خود پی می‌بردند. اکنون با استفاده از بیانات و احتجاجات امام (ع) به پاسخ عقیده نادرست خوارج در مسئله حکیم می‌پردازیم:

۱- قبول حکمیت بر امام تحمیل شد و آن حضرت هرگز به این امر راضی نبود و در مقابل پیشنهاد حکمیت از جانب سپاه شام به شدت مقاومت نمود و آن را رد کرد و فرمود: معاویه و عمروعاص اهل دین و قرآن نیستند؛ آنها هدفی جز حيله و نیرنگ ندارند. اما بعضی از سران سپاه آن حضرت که بعدها از خوارج شدند با اصرار و الحاح از امام خواستند که پیشنهاد حکمیت را بپذیرد و اگر از قبول حکمیت امتناع کند و جنگ را متوقف نسازد او را خواهند کشت، همان‌گونه که عثمان را کشتند و یا او را به معاویه تحویل خواهند داد. (طبری، ج ۴، ص ۳۴).

این بود که امام با کمال بی‌میلی و از روی اضطرار و با علم به اینکه پیشنهاد حکمیت یک توطئه و نیرنگ است، آن را پذیرفت. امام (ع) در یکی از خطبه‌های خود که بر خوارج احتجاج می‌کند این موضوع را مطرح کرده و به آنان یادآور می‌شود که این شما بودید که مرا به قبول حکمیت مجبور کردید:

الم تقولوا عند رفعهم المصاحف حيلة و غيلة و مكر و خديعة اخواننا و اهل دعوتنا استقالوا و استراحوا الى كتاب الله سبحانه فالرأى القبول منهم و التنفيس عنهم فقلت لكم: هذا امر ظاهره ايمان و باطنه عدوان و اوله رحمة و آخره ندامة فاقموا على شأنكم و أئزموا طريقتكم و عضوا

على الجهاد بنواجدكم... (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۲)

مگر آن هنگام که از روی حيله و نیرنگ و مکر و فریب، آنها قرآنها را بر سر نیزه کردند، شما نگفتید که برادران ما و اهل دین ما هستند، پشیمان شده‌اند و به سوی کتاب خدا می‌خوانند، پس نظر ما این است که از آنها بپذیریم و به آنها فرصت بدهیم؟ پس من به شما گفتم: این امر ظاهرش ایمان و باطنش دشمنی است، آغازش رحمت و پایانش ندامت است. به همین حال خود باقی باشید، به راه خود ملتزم شوید و در جهاد، دندان‌هایتان را روی هم فشار دهید...

۲- اساساً قبول حکمیت و داوری اشخاص درباره موضوعی، مادام که حکمین برخلاف شرع حکمی نکرده‌اند، کار خلافی نیست و با موازین شرعی مغایرت ندارد. برداشتهای غلط خوارج از آیات قرآنی دلیل بر کج‌اندیشی آنهاست. آیاتی که خوارج به آنها استناد کرده‌اند ناظر به امور دیگری است. آیه ۵۷ سوره انعام در مقام بیان این حقیقت است که تعیین قوانین و تشریح احکام مخصوص ذات باری تعالی است و این منافاتی ندارد با اینکه کسانی در یک موضوع با توجه به حکم الهی داوری کنند. آیه ۴۴ سوره مائده نیز داوری اشخاص را به طور کلی رد نمی‌کند، بلکه داوری کسانی را که برخلاف موازین شرعی و برخلاف ما انزل الله حکم می‌کنند، باطل می‌داند و آنها را در زمره کافران قرار می‌دهد.

نکته ظریفی را هم شهرستانی در این موضوع دارد و آن اینکه خوارج خودشان در این مسأله داوری کردند (و آن را کفر قلمداد نمودند) و این خود نوعی حکمیت و دخالت اشخاص در حکم خداست. (شهرستانی، ج ۱، ص ۱۱۶)

۳- امیرالمؤمنین (ع) در حقیقت، قرآن و سنت پیامبر را حکم قرار داده بود و نه اشخاص را. ولی از آنجا که قرآن صامت است و برای به دست آوردن حکم آن در یک موضوع لازم است که افرادی آن را بررسی کنند و حکم مسأله را دریابند، لذا تعیین افراد ضرورت پیدا می‌کند.

و لذا می‌بینیم در سند تحکیم، دو حکم با این شرط به داوری تعیین می‌شوند که براساس قرآن و سنت پیامبر عمل کنند و آنچه را که قرآن زنده کرده زنده کنند و آنچه را که قرآن از بین برده از بین ببرند، (نصر بن مزاحم، ص ۵۰۴) و در تعبیر دیگری، با آنها شرط کردند آنچه را که قرآن بالا برده بالا ببرند و آنچه را که قرآن پایین آورده پایین بیاورند. (طبری، ج ۴، ص ۴۱) باتوجه به این قرارداد، پرواضح است که حکم و داور واقعی قرآن است و آن دو نفر مأموریت داشتند که حکم قرآن را اعلام کنند. امیرالمؤمنین (ع) در این زمینه می‌فرماید:

أنا لم نحكم الرجال و انما حكمنا القرآن هذا القرآن انما هو خط مستور بين الدفتين لا ينطق بلسان و لا بدله من ترجمان و انما ينطق عنه الرجال... (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۵).
ما افراد را به حکمیت انتخاب نکردیم، بلکه قرآن را حکم قرار دادیم. این قرآن خطوطی است که در میان جلد پوشیده است، با زبان سخن نمی گوید و احتجاج به ترجمان دارد و تنها افراد می توانند از جانب آن سخن بگویند...

عقیده خوارج در مورد مرتکبان گناه کبیره

یکی از مسائل مهم اعتقادی که همزمان با پیدایش گروه خوارج، در جامعه مسلمین مطرح شد و باعث کش و قوس های بسیار و درگیری ها و کشمکش های فکری فراوانی گردید، این مسأله بود که آیا اسلام و ایمان تنها یک امر اعتقادی است و یا عمل کردن هم جزء آن است و بدون عمل، اسلام و ایمان تحقق نمی یابد؟ براساس این بحث، این سؤال مطرح می شود که آیا مسلمانی که به خدا و پیامبر و اصول اسلام عقیده مند است ولی احياناً گناه کبیره ای از او سر می زند چه حکمی دارد؟

خوارج می گفتند: مسلمانی که گناه کبیره از او سر می زند از اسلام خارج می شود و کافر است مگر اینکه توبه کند، زیرا به عقیده آنها میان ایمان و کفر واسطه ای نیست و عمل هم جزء ایمان است و بنابراین، گناه ایمان را از بین می برد و شخص کافر می شود. خوارج در این پندار خود، به ظواهر آیاتی از قرآن مجید تمسک می جستند که با دقت و تدبّر در مضامین آن آیات، معلوم می شود که آنها دلالتی به گفته های خوارج ندارد و از عقیده آنها بیگانه است. امیرالمؤمنین (ع) در یکی از خطبه های خود این عقیده خوارج را رد می کند و با روش و سیره پیامبر، بطلان ادعای آنها را روشن می سازد، می فرماید:

فان ایتم الا ان تزعموا اخطت و ضللت فلم تضللون عامه امه محمد صلی الله علیه و آله بضلالی و تأخذونهم بخطائی و تکفرونهم بدنوبی؟ اگر اصرار دارید بر اینکه من خطا کرده و گمراه شده ام پس چرا تمام امت محمد (ص) را به خاطر من گمراه می پندارید و به سبب خطای من آنها را مؤاخذه می کنید و به خاطر گناهان من آنها را تکفیر می کنید؟

امام(ع) در خطبه خود پس از ذکر این مقدمه، رفتار پیامبر اسلام را با گنهکاران یادآور می‌شود و خاطر نشان می‌سازد که شما خود می‌دانید که پیامبر بر زناکار حدّ جاری می‌کرد و قاتل را می‌کشت و دست دزد را می‌برید، ولی در ارث و نکاح و تقسیم غنایم با آنها معامله مسلمان می‌کرد و بر جنازه آنها نماز می‌خواند. (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷) عجیب تر اینکه خوارج معتقد بودند که تمام گناهان، کبیره است و چیزی به نام گناه صغیره نداریم. (قاضی عبدالجبار، ص ۶۳۲)

عقیده سخیف خوارج در مورد مرتکبان کبائر و تکفیر مسلمانان، آثار ویرانگری در جامعه اسلامی به بار آورد و سبب شد که آنها با بهانه‌های واهی خون مسلمانان را بریزند. آنها که خود را نمایندگان و متوکلان اسلام می‌دانستند، هر مسلمانی را که با آنها هم‌عقیده نبود تکفیر می‌کردند و خون او را می‌ریختند. یک نمونه آن داستان عبدالله بن خباب صحابی پیامبر بود که وقتی با خوارج روبرو شد به جرم اینکه گفت علی بن ابی طالب به دین خدا از شما آگاه‌تر است، او و زن حامله‌اش را کشتند. (طبری، ج ۴، ص ۶، میرد، ج ۲، ص ۱۳۵، ابن‌اعثم، ج ۴، ص ۱۹۸، خطیب بغدادی، ج ۱، ص ۲۰۶).

عقیده خوارج در مورد امامت

پیدایش گروه خوارج و انشعاب آنها از سپاه امیرالمؤمنین(ع) بر سر موضوع امامت بود و آنها با برداشت‌های انحرافی از امامت به عنوان یک گروه فکری و سیاسی اعلام موجودیت کردند. خوارج در نخستین لحظات پیدایش خود که در جنگ صفین اتفاق افتاد امامت را به کلی نفی می‌کردند و حاکمیت هیچ کس را جز خدا قبول نداشتند و شعار معروف آنها «لا حکم الا لله» حاکی از آن بود که آنها معتقدند حکومت از آن خداست و جامعه اسلامی نیازی به ولیّ و امام و حاکم و فرمانده ندارد. و لذا امیرالمؤمنین(ع) در یکی از خطبه‌های خود در مورد شعار خوارج «لا حکم الا لله» چنین فرمود:

کلمه حقّ یراد به الباطل نعم انه لا حکم الا لله ولكن هولاء يقولون لامرء. وانه لا بد للناس من امیر برّ او فاجر... (نهج البلاغه، خطبه ۴۰) سخن حقی است که از آن باطلی اراده شده است.

آری، حکومت فقط برای خداست، اما اینها می‌گویند که امارت نباشد در حالی که مردم به امیر نیازمندند، خواه نیکوکار باشد یا فاجر...

اما خوارج بزودی فهمیدند که بدون تعیین امام و رهبر نمی‌توان کاری را انجام داد و لذا پس از آنکه به حروراء رفتند در آنجا عبدالله بن وهب راسبی را به امیری خود برگزیدند و با او بیعت کردند. (طبری، ج ۴، ص ۵۵) آیا به راستی خوارج امامت را نفی می‌کردند و آن را برای امت اسلامی لازم نمی‌دانستند، یا با شرایط خاصی ضرورت وجود امام را می‌پذیرفتند؟

خوارج به لزوم امام به عنوان حاکم مسلمین و کسی که بر مردم ولایت داشته باشد عقیده نداشتند و حتی آن را نفی می‌کردند؛ منتها در مواقع ضرورت، مانند جنگ و بروز فتنه و پیشامدها، به ناچار کسی را به امارت برمی‌گزیدند تا رهبری و فرماندهی جنگ را در دست گیرد و این امارت و رهبری جنبه موقت داشت که اگر ضرورت رفع می‌شد دیگر نیازی به امیر نبود. آنها معتقد بودند هنگامی که طرز تفکر آنها پیروز شد و حکام جور از بین رفتند و اسلام به گونه‌ای که آنها می‌خواستند در جامعه حاکمیت یافت و امنیت برقرار شد، احتیاجی به امام نیست و مردم خود مطابق اسلام عمل خواهند کرد.

نظیر این عقیده از یکی از سران معتزله به نام ابوبکر اصم نیز نقل شده است. او می‌گوید: هنگامی که امت با عدالت با یکدیگر رفتار کردند و ظلم و ستمی نبود امام لازم نیست. (ابن ابی-الحدید، ج ۲، ص ۳۰۸) در واقع، خوارج در مواقع لزوم، کسانی را به عنوان فرمانده جنگ و یا امام جماعت تعیین می‌کردند و گاه دو نفر برای این دو کار تعیین می‌شدند. مثلاً در حروراء، شبث بن ربعی را به عنوان امیر قتال و عبدالله بن کواء را به عنوان امیر نماز انتخاب کردند (ابن-جوزی، تلبیس ابلیس، ص ۸۹) و معلوم است که این امارت غیر از آن امامتی است که مسلمین به آن اعتقاد دارند و تمام اختیارات و امکانات جامعه اسلامی را از آن او می‌دانند.

شهرستانی نقل می‌کند که خوارج جایز می‌دانند اینکه در دنیا اصلاً امامی نباشد و اگر به وجود او احتیاجی پیدا شد یک نفر تعیین می‌شود، خواه عبد باشد یا حُرّ، خواه نبطی باشد یا قرشی (شهرستانی، ج ۱، ص ۱۱۶).

تفتازانی می گوید: خوارج قائل به عدم وجوب نصب امام هستند و می گویند نصب امام باعث فتنه انگیزی می شود، زیرا هر گروهی به سوی کسی تمایل پیدا می کند و کار به جنگ منجر می شود. (ابن حزم، ج ۲، ص ۲۷۶)

البته بعضی از گروه های خوارج بعدها در مسأله امامت نظرات خاصی را ابراز کرده اند، مانند گروه اباضیه که سالیان دراز است در عمان و بلاد مغرب حاکمیت دارند. آنها به دو نوع امام عقیده دارند: یکی امام ظهور که می تواند تشکیل حکومت بدهد و جامعه را اداره کند، و دیگری امام دفاع که فقط در مواقع حملات دشمن می تواند نیروها را جمع کند و به دفاع بپردازد. (العقیلی، ص ۱۵) با توجه به مفهوم امامت از نظر خوارج که مفهوم بسیط و کم اهمیتی است، در مواردی که برای خود امامی انتخاب می کردند، شرایط امامت عبارت بود از شجاعت و علم و عدالت آن هم با برداشت های خاصی که آنها از این واژه ها داشتند.

خوارج شرط قریشی بودن امام را لازم نمی دانستند، (اشعری، ج ۱، ص ۱۸۹) در حالی که همه مسلمانان از شیعه و سنی این شرط را معتبر دانسته اند. (ماوردی، الاحکام السلطانیه، ص ۶) با اینکه آنها قریشی بودن و حتی عرب بودن را شرط امامت نمی دانستند و شعار مساوات می دادند اما هیچ وقت دیده نشد که آنها از غیر عرب امیری انتخاب کنند و این در حالی بود که بلاد ایران محل آمد و شد و پایگاه های آنها بود. حتی یک بار خوارج نجدات با یک غیرعرب به نام ثابت تمار بیعت کردند، اما بلافاصله گفتند امیر ما باید عرب خالص باشد و خود ثابت را موظف نمودند که امیر صالحی از عرب پیدا کند تا با او بیعت کنند و او ابوفدیک را برگزید. (ولهاوزن، ص ۷۳) از نظر خوارج اباضی یکی از شرایط امامت این است که زبان عربی را به طور فصیح صحبت کند. (دکتر عامرنجار، ص ۸۹)

خوارج همواره اعمال و رفتار امرا و رهبران خود را زیر نظر داشتند و کوچکترین خطایی را از آنان نمی بخشیدند و لذا زود به زود امرای خود را به بهانه اینکه به تعهدات خود عمل نکرده است عزل می کردند و کس دیگری را به جای او می گذاشتند. این امر باعث اختلاف و انشعاب و پیدایش گروه های تازه در میان خوارج می شد و برای همین است که می بینیم انشعاب و تفرقه در میان خوارج، به نسبت جمعیتی که داشتند، بیشتر از همه گروه های فکری دیگر بود. به هر حال، خوارج در مسأله امامت دچار سردرگمی بودند و عقیده و عملشان با هم سازگار نبود.

برخی از دیگر عقاید خوارج

برخی از دیگر عقاید خوارج اولیه را می‌توان به اختصار چنین برشمرد:

- ❖ هر کس مرتکب گناه کبیره شود، از اصحاب جحیم است.
- ❖ هر جا که خوارج حاکم نباشند، دارالکفر است.
- ❖ هر کس در دارالکفر ساکن شود، کافر است و باید علیه او قیام کرد.
- ❖ حکومت ابوبکر و عمرو شش سال اول حکومت عثمان و خلافت علی (ع) تا پذیرش حکمیت، درست و مشروع بود.
- ❖ حکومت و امارت موروثی نیست.
- ❖ انتخاب امام باید با رأی و انتخاب آزاد مردم صورت گیرد.
- ❖ حکومت، اختصاص به علی (ع) و فرزندان او ندارد.
- ❖ جایز است که اساساً در عالم امامی نباشد.
- ❖ خروج علیه امامی که خلاف سنت عمل کند واجب است.
- ❖ ضرورت وجود امام به دو دلیل است: امامت نماز و فرماندهی جهاد.

شاید بتوان تمامی عقاید و آرای خوارج آغازین را در دو اصل خلاصه کرد: یکی، تکفیر مسلمانان دیگراندیش و دوم، نفی حکومت و امامت نژادی و موروثی. این دو اندیشه، آنان را به طور اساسی با دیگر فرقه‌ها و نحله‌های فکری و یا اعتقادی مسلمان، به ویژه شیعه جدا و متمایز می‌کند. با توجه به تفکر سیاسی خوارج است که برخی آنان را نخستین جمهوری-خواهان اسلام شمرده‌اند (الخوارج فی الاسلام، قصة الحزب الجمهوری العربی فی فجر الاسلام، عمرابوالنصر)

نتیجه‌گیری

مقابله خلفا با شورشیان خارجی باعث گریز آنها از مرکز حکومت و پرداختن به فعالیت در حاشیه‌ها می‌شد. از جمله گروهی از آنها به ایران آمده و در مناطقی از سیستان ساکن شدند و به فعالیت پرداختند. حتی گروهی از آنها به نواحی شمال آفریقا رفته توانستند حکومت خارجیان را در آنجا به وجود بیاورند. خوارج در طول سالیان متمادی در افکار و عقاید خود دچار

تحولاتی گردیدند، که این تحولات باعث ایجاد فرقه‌های متعددی گردید که پس از گذشت سالیان، این فرقه‌ها نیز دچار انشعاباتی گردید. و زیر شاخه‌هایی را به وجود آوردند از جمله مهم-ترین این فرقه‌ها: اباضیه، صفراویه، نجدیه و ارزقیه می‌باشند. شایان توجه است که همین انشعابات باعث رونق علم کلام گردیده و مباحث کلامی گوناگون را سامان داده است. خوارج هر چند که در ابتدا از قبایل مهم اعراب نبودند، اما به تدریج حضور پررنگ‌تر و مهم‌تری در جامعه اسلامی یافتند و در علم کلام باعث بروز چالش‌هایی گردیدند که تا آن زمان جامعه اسلامی با آن مواجه نگردیده بود.

منابع

- ۱- ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ۱۳۶۷، تهران، نشر نی
- ۲- ابن‌اعثم کوفی، ابومحمد احمد، الفتوح، ۱۴۱۱ق، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالاضوی، چاپ اول
- ۳- ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد، المنتظم، ۱۴۱۲ق، تحقیق محمد بن عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطاء، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیه
- ۴- اشعری، ابوالحسین، مقالات الاسلامین، ۱۳۶۹ق، قاهره، مکتبه النهضه
- ۵- العقیلی، محمدرشید، الاباضیه فی عمان و علاقاتها مع الدوله العباسیه، ۱۹۸۴م، عمان، [بی‌نا]
- ۶- بغدادی، خطیب، تاریخ بغداد، ۱۳۴۴، بیروت، دارالفکر
- ۷- سیدرضی، نهج‌البلاغه، تحقیق دکتر صبحی صالح، [بی‌نا]، [بی‌جا]
- ۸- شهرستانی، محمدبن عبدالکریم بن احمد، ۱۳۸۴، تصحیح و تکمیل محمدرضا جلالی نائینی، تهران، اقبال
- ۹- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری، ۱۹۶۷م، تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارالتراث
- ۱۰- ماوردی، ابوالحسن، الاحکام السلطانیه، افسست قم، [بی‌تا]
- ۱۱- دکتر عامرنجار، الخوارج عقیده و فکر فلسفه، ۱۴۰۶ق، بیروت، عالم‌الکتب
- ۱۲- مبرد، محمد بن یزید، الکامل فی اللغه و الادب، ۱۳۰۸ق، قاهره، المطبعه الخیریه

۱۳- منقری، ابن مزاحم، وقعه صفین، ۱۳۸۲ق، تحقیق عبدالسلام محمدهارون، قاهره، مؤسسه العربیه الحدیثه

۱۴- ولهاوزن، ژولیوس، الخوارج و الشیعہ، ۱۹۶۷م، ترجمه عبدالرحمان بدوی، کویت

